

بازتقریر تحدی بمثابه استدلالی عقلی به جای آزمونی تجربی (شبهه شناسی در زمینه اعجاز قرآن)

زهرا اخوان صراف^۱

مدرس حوزه و دانشگاه

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۴/۲۰

تاریخ تأیید: ۹۵/۰۶/۲۷

چکیده

فهم رایج از تحدی قرآن این است که این کتاب بساط آزمونی دائمی گسترده تا مخالفان را به مثل‌آوری برای قرآن وادارد و از راه مقایسه آنها با قرآن، حقانیت و الهی بودن قرآن آشکار شود. این تلقی بخصوص در دوران معاصر، اشکالات متعددی را بر قرآن سبب شده از جمله این که مخالفان به جای تلاش برای ابطال قرآن از طریق همانند سازی برای آن، دست در اموری کلی‌تر و عمیق‌تر انداخته‌اند. پژوهش حاضر با بازتقریر تحدی بمثابه مقدمه یک استدلال عقلی - و نه یک آزمون تجربی - نشان می‌دهد غرض از تحدی این بوده است که با به اذعان‌آوری مخاطبان به عجز از مثل‌آوری برای قرآن و قرار دادن این اذعان در مقدمه یک استدلال، آشکار کند که این کتاب منشأ غیر بشری دارد. آن‌گاه به عنوان شاهد این تحلیل، با مروری بر معارضه‌های نقل‌شده با تحدی، نشان می‌دهد که معاصران نزول قرآن هم رویکرد تجربه و آزمون را برای تحدی جدی نگرفتند. واژگان کلیدی: تحدی، قرآن کریم، اعجاز قرآن، شبهه.

مقدمه

مخالفان قرآن همواره بر معجزه بودن آن خرده گرفته‌اند. اشکالات آنان یا در اصل معجزه بودن قرآن است که در واقع - به زعم خود - به نوعی با تحدی قرآن به معارضه برخاسته‌اند. یا در وجوه مختلف اعجاز قرآن مثل اعجاز ادبی یا تشریحی خدشه کرده‌اند. خرده‌گیری بر قرآن در موضوع تحدی آنگاه که شکل معارضه و پاسخگویی به آن نداشته باشد، معمولاً کارآمدی تحدی را نشانه می‌گیرد و این که تحدی در هیچ زمانی اثبات اعجاز نمی‌کند؛ چرا که این خطاب و این دعوت از جهات مختلف ابهام و ایراد دارد. مثل این که:

- تا زمانی که دنیا به آخر نرسد، نیامدن مثل قرآن حقانیت آن را ثابت نمی‌کند چرا که ممکن است در زمان‌های بعدی مثل قرآن بیاید.
- یا اینکه چرا داعی به این تحدی مشخص نکرده است مثلثیت در چه چیز مد نظر است.
- یا مقایسه برای بررسی بهتری و همانندی توسط چه کسی و با چه معیاری باید انجام شود و ...

1. Email: zakhavan_qom@yahoo.com

با ایراد اشکالاتی از این دست، بدون آن که نیاز باشد با تلاش برای مانندآوری، تحدی قرآن ابطال شود و نشان داده شود که می‌شود مثل یا بهتر از قرآن آورد یا میان متون موجود - هرچند به غرض معارضه با تحدی تألیف نشده باشند - چنین چیزی وجود دارد، تلاش می‌شود تحدی قرآن از اصل مخدوش شود. به عبارت دیگر به جای نزاع در صغرای مسئله - که آیا می‌شود مثل قرآن آورد یا نه - در این گفتگو می‌شود که دعوت به مثل قرآن آوردن - واکنش به آن هرچه باشد - نمی‌تواند چیزی را به نفع قرآن رقم بزند.

فرضیه پژوهش حاضر این بوده‌است که تحدی قرآن از راه استدلال عقلی وجهه‌ای از حقانیت آن را آشکار می‌کند نه از راه تجربه و آزمایش و آنگاه سنجش و نقد و محک. به این بیان که منظور قرآن از تحدی، به اقرارآوری مخالفان قرآن نسبت به این امر است که نمی‌شود مثل آن کتاب را مثل آن پیامبر در مثل آن شرایط آورده باشد و سپس قرارداد این اقرار در مقدمات یک استدلال که چیزی که نشود پیامبر از خود گفته باشد پس باید منشأی غیر بشری داشته باشد و پس باید وحی باشد.

به عبارت دیگر قرآن اولاً نمی‌خواسته است مخالفان را به تلاش وادارد تا برای مثل‌آوری قرآن تلاش کنند و سپس آنچه آوردند در بوته آزمایش و ارزش سنجی قرار دهند و سپس نتیجه بگیرد این مثل آن نشد و پس قرآن ویژه است یا الهی است. بلکه اگر این مراد بود اشکالاتی از سنخ آنچه گفته آمد جای طرح پیدا می‌کرد.

نشان دادن درستی این فرضیه در دو گام انجام شده است:

گام اول - ارائه تحلیلی نو از تحدی که با تعمق در نصوص و واقعیت خارجی انجام شده است. این گام تأصیلی است.

گام دوم - بررسی موارد موجود در تاریخ معارضه با قرآن؛ برای ارائه شاهد برای گام اول. این گام تطبیقی است.

این پژوهش در واقع طرحی بدیل برای اندیشه "صرفه" در موضوع تحدی پیشنهاد می‌کند که بدون آن که به دامن غرائب آن قول بیفتند، مثل آن بساط تلاش و تجربه و آزمون و سنجش و معیار و محک را در این موضوع از میان برمی‌چینند. توضیح آن که در مقابل گروهی که قایل به اعجاز ذاتی قرآن هستند؛ عده‌ای کلام خداوند را دارای خصوصیتی ذاتی موجب اعجاز ندانسته‌اند و کلام فصیح و بلیغ دوران جاهلیت را دارای فوایدی بسیار شمرده‌اند. در دیدگاه اینان اعجاز قرآن ذاتی و درونی نیست، بلکه خداوند قادر، برای اثبات صدق پیامبر(ص) و الهی بودن

کلام قرآن، مردمان را از آوردن مانند قرآن باز داشته است. آنچه باعث عدم امکان هم آوردی با قرآن است صرف و منع خداوند است که مطلبی خارج از قرآن است. این نظریه از دیر زمان به عنوان نظریه صرفه مشهور گردیده و مورد بحث و تحلیل قرار گرفته است (زرقانی، بی تا: ۳۱۰/۲). پس طرح حاضر از حیث پاسداری از کرامت قرآن در مقابل امکان تسلیم به متونی بلیغ که برای معارضه با قرآن ممکن است ساخته شوند، اهمیتی همسنگ "اندیشه صرفه" دارد، اما از حیث اعتبار، از اشکالات آن رأی خالی است.

این طرح همچنین بدیل سایر نظریه‌هایی جدیدتر مثل آن‌ها که به محدودیت دایره اعجاز و تحدی قائل شده اند، نیز هست؛ آرای دانشمندانی مثل عائشه بنت الشاطی که گفته اند امروزه قرآن تحدی ندارد. (بنت الشاطی، ۱۳۷۶: ۶۴-۶۵) هر چند با آن‌ها در این که امروزه در ادعاهای مثل‌آوری قرآن نظر نمی‌شود، مشترک است.

کاری که در پژوهش حاضر انجام شده است، با همه کارهایی که در این راستا انجام شده توفیر دارد. چه در نوشتجات مربوط به اصل اعجاز قرآن و دفاع از آن و چه در کارهایی که صرفاً بر تحدی متمرکزند. هر چند از این حیث که تحدی را از موضوع تلاش خارجی برای مثل‌آوری قرآن بیرون می‌برد، با همه تقریرهای قول به صرفه و اندیشه‌های مشابه قرابت دارد.

این پژوهش دربخش اول تحلیلی نو از تحدی ارائه می‌کند و نشان می‌دهد که شبهه‌هایی که به اصل تحدی قرآن وارد می‌شود، ناشی از آن است که چیزی از آن مورد توقع است که آیات مربوط، در پی آن نبوده است. چرا که فقرات تحدی می‌خواسته با گوشزد کردن این که شخصی امی در شرایط آن فضا و زمان ممکن نیست مثل این کتاب را بیاورد، نشان دهد قرآن منشأی فوق بشری دارد و بر ساخته حضرت محمد (ص) نیست.

بخش دوم منابعی را کاویده است که:

یا به جمع‌آوری آن چه می‌تواند ادعا شود مثل قرآن است پرداخته است؛

یا کوشیده است معارضی با قرآن ارائه کند.

آن گاه از رهگذر این کاوش، نشان می‌دهد در عصر نزول - که جاداشت بیشترین معارضه‌ها با تحدی واقع شود - فعالیت جدی و قابل ملاحظه برای پاسخگویی به آن شکل نگرفت و هرآنچه در این باب موجود است، به دوران‌های بعد مربوط است. پس دعوت تحدی یک دعوت فکری و اقرارگیری با استدلالی عقلی بوده است نه یک آزمون‌گیری عملی با سنجش و اعلام نتایج.

رد اشکالات در اصل تحدی با تحلیل نوینی از آن

اشکال کبروی مطرح در تحدی، وجهه‌های مختلف دارد:

این که تحدی در هیچ زمانی اثبات اعجاز نمی‌کند، چرا که تا دنیا به آخر نرسد هنوز فرصت هست که کسی مثل آن بیاورد؛ پس این که تا الآن مثل این کتاب آورده نشده است چیزی را اثبات نمی‌کند.

مفردات بحث تحدی واضح نیست؛ به این بیان که مثلثیت و معیار آن و این که چه کسی حاکم در تشخیص وجود یا عدم این مماثلت است در قرآن واضح نشده است... .

تعمق در این اشکالات و نقض و ابرام‌های مربوط به آن‌ها نشان می‌دهد درحوزه اعجاز قرآن میان چند مفهوم مختلف، یعنی حجیت قرآن، وحی الهی بودن آن، بشرساخته نبودن آن، و شگفت انگیز و بسیار با عظمت بودن آن خلط واقع می‌شود. راه‌های اثبات هر یک از این موارد و ثمره ثابت شدن هر یک از آن‌ها مختلف است. نیز هر کدام از این موارد اگر ثابت شود برای دسته‌ای از مخاطبان قرآن سودمند است.

برای اثبات حجیت یک متن کافی است، دلیل اقامه شود. مثلاً اگر عقل آن را درست یافت، حجت می‌شود.

برای اثبات بشر ساخته نبودن آن کافی است:

با دلیل نشان دهیم امکان آوردن مثل قرآن برای بشری مثل حضرت محمد(ص) وجود ندارد. (نفی امکان یا بحث کبروی)

یا از طریق استقرا - مثلاً بی‌جواب ماندن تحدی قرآن - اثبات شود بشر نتوانسته مثل آن بیاورد. (نفی وقوع یا بحث صغروی)

برای اثبات وحی الهی بودن قرآن - باید از سایر وجوه اعجاز مثل اخبارات غیبی - عدم تخالف و تعارض و... استفاده کرد.

اثبات عظمت و برتری و جلالت قرآن نسبت به هر چیز دیگر در هر عصر و نسلی از طریق غور در شگفتی‌های نوشونده آن از جمله تطور تکامل معنایی که در بستر زمان در قالب الفاظ آن واقع می‌شود و نیز همه آنچه از اعجاز علمی و عددی و... بشر بدان دست یازد، ممکن است.

از این میان تحدی، به موضوع دوم یعنی بشر ساخته نبودن قرآن توجه دارد.

برای این که ثابت شود قرآن بشر ساخته نیست، کافی است ثابت شود انسانی مثل حضرت محمد(ص) در آن زمان نمی‌توانسته چنین کتابی بیاورد. و یا از طریق خلف، اگر این کتاب را بشری

مثل حضرت محمد(ص) ساخته باشد، باید دیگرانی مثل او هم بتوانند بسازند و اگر ایشان برای این امر کوشیدند و نتوانستند معلوم می‌شود که این ساخته وی نبوده است و باتوجه به این که او کتب دیگر را هم نخوانده بوده است، پس باید از مصدری دیگر گرفته باشد. حال این مصدر دیگر ممکن است وحی الهی یا وحی‌هایی از نوع دیگر یا رؤیای رسولانه یا نتیجه کشش و کوشش نفسانی خود او به عنوان یک نابغه مصلح با منبع الهامی خارق العاده باشد، اما قدر جامع همه این‌ها، این است که ساخته و بافته حضرت محمد(ص) نیست. ظاهراً غایت تحدی همین بوده که کسی که می‌گوید، وی آن را از نزد خود ساخته و بافته است اسکات و اقیاع شود که این کتاب مصدری دیگر دارد. اما این که این مصدر حتماً وحی الهی باشد یا این که این کتاب کتابی فوق العاده است که به ویژگی‌های شگفت‌انگیزی ممتاز است، نه در امر تحدی مد نظر بوده نه از طریق بی‌جواب ماندن تحدی قابل اثبات است و برای اثبات آن‌ها از خارج و داخل قرآن پیشنهادهای دیگری هست. مثلاً این که اگر الهی نبود باید در آن اختلاف بسیاری می‌یافتید «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (النساء-۸۲)، که مطلبی عقلی و ارشاد و دعوت به بررسی قرآن و قرار دادن نتیجه بررسی در یک قیاس عقلی است.

حال دو پرسش مطرح است:

مخاطب تحدی کیست؟ برای ارضای غایت تحدی کافی است که اذعان شود کسی مثل او نمی‌تواند و کسی مثل او فقط در زمان او هست و زمینه تحدی یعنی قول به ساخته بودنش همان زمان شده است، ادعای قرآن که ادعایی نیست که زمان‌های بعدی تکرار شود تا این زمینه وجود داشته باشد. در زمان قرآن ثابت شد حضرت محمد(ص)، این کتاب را خود نساخته است. پس اگر اذعان شود در زمان آن حضرت مثل قرآن ساخته نشد، این اذعان برای همه زمان‌های بعدی هم هست و استقرا ناقص نیست، بلکه در موضوع خود - که همانند پیامبر کسانی هستند که با او در شرایط مشابه بوده‌اند - استقرای تام است و ربط دادن آن به زمان‌های بعدی خارج از موضوع تحدی است. بحث ما تا این جا از این که آیا امکان دارد در زمان‌های بعدی کسی مثل قرآن بیاورد یا نه ساکت است و آن موضوع به بررسی جداگانه‌ای نیاز دارد. اما معلوم می‌کند که بی‌پاسخ ماندن تحدی در زمان پیامبر امکان ساختگی بودن قرآن را نفی می‌کند. افزون بر این‌ها، پرسش و پاسخ بعدی اصلاً زمینه این سؤال را از میان بر می‌دارد.

آیا قرآن با بیان تحدی درصدد نفی امکان بوده یا نفی وقوع؟ به نظر می‌رسد قرآن از طریق یک قیاس همه کس فهم پنهان، درصدد نفی امکان بوده، یعنی عقول منکران معاصر آن تأیید

می‌کرده که بشری مثل محمد که در کتب گذشتگان نیز به قصد تلاوت ننگریسته، امکان ندارد چنین کتابی از نزد خود بسازد. این استدلال - به شکل یک قیاس استثنایی - چنین تئوریزه می‌شود: **مقدمه اول** - اگر قرآن، محمد ساخته بود، باید مثل او هم، بتواند مثل آن را بسازد (حاکم به صحت این مقدمه عقل است).

مقدمه دوم - اما کسی نمی‌تواند مثل آن را بسازد (این مقدمه دوم از وجدانیات مخاطبان و عرب زمان نزول بوده است).

نتیجه - پس قرآن ساخته محمد نیست.

پس اصلاً تحدی قرآن برای نفی امکان است و اشکال مذکور - یعنی ناقص بودن استقرا قبل از پایان عالم - در صورتی جای طرح دارد که بحث قرآن، نفی وقوع باشد! شاهد این مطلب آن که اگر مراد نفی وقوع و مبارزه طلبی صغروی بود، نباید - با لفظ "لن تفعلوا" - بگوید هرگز نمی‌توانید (مثل آن را بیاورید). توجه به یک مثال برای روشن شدن این مطلب سودمند است. اگر زیست‌شناسان بگویند فرزند دوگربه هرگز موش نخواهد بود، ما کلام آنان را کلام شخص پیشگویی تلقی نمی‌کنیم که همه تولید مثل‌های آینده گربه‌ها را ملاحظه کرده و متوجه شده است در آینده از هیچ دوگربه‌ای موشی پدید نخواهد آمد. بلکه اینطور می‌فهمیم که او با قواعد علمی امکان این پدیده را نفی کرده است. سیاق آیه شریفه هم سیاق پیشگویی نیست که خداوند متعال خواسته باشد با ملاحظه همه حوادث آینده، اخبار کند که هرگز کسی مثل قرآن نخواهد آورد، تا نفی وقوع بوده باشد. بلکه با ملاحظه سنتها و قواعد جاری در عالم، امکان چنین پدیده‌ای را نفی کرده است. گفتنی است که اگر این سخن از قبیل پیشگویی و اخبار غیبی بود چرا این کلام به کسانی القا شده است که در باره قرآن شک دارند و پس اخبار پیشگویانه آن را نمی‌پذیرند بلکه چیزی از آن برای ایشان پذیرفتنی است که خود درستش بیابند و بتوانند به آن اقرار کنند.

همچنین اگر تحدی جزئی و مصداقی و خارجی بود، نه استدلالی و عقلی، نباید حدود و ساز و کار اجرای آن - مثل این که وجه مثلث چیست و حاکم به مثلث کیست - به اجمال و ابهام برگزار شود و در کل قرآن و سنت ناظر به آن چیزی نیاید، چنانکه هیچ دستور عملی دیگری این طور نیست. قرینه دیگر آن که در زمان نزول قرآن کوشش جدی و قابل ملاحظه‌ای برای آوردن مثل قرآن گزارش نشده است و همه آنچه در این باب وجود دارد به زمان‌های بعدی مربوط است. این نشان می‌دهد که معاصران نزول به فکرشان هم نیامده که مثل قرآن بیاورند چون مدعی بودند که شدنی نیست. گفتار بعدی به تحقیق این مدعا می‌پردازد.

نکته - این که همین آیات تحدی آیا بعد از عصر قرآن ممکن است حامل معانی دیگری شوند و باز باب هماوردطلبی‌های دیگری با اغراضی فوق آنچه در عصر نزول مطرح بوده‌است، گشوده‌شود، به مبنای ما در بحث توسعه معانی قرآن بر می‌گردد و از موضوع سؤال این بحث خارج است.

مروری بر اهم معارضات در سده‌های نخستین

گذشت که تحدی قرآن نمی‌خواهد با گشودن مجالی برای قدرت آزمایی همگان، در نهایت به این نتیجه برسد که اتیان مثل قرآن به "وقوع" نیبوست؛ بلکه می‌خواهد با به اقرار آوردن مخاطبان خود، از طریق یک استدلال عقلی به این نتیجه برسد که آوردن مثل قرآن "امکان" ندارد. اگر مخاطبان عصر نزول به این نتیجه برسند و اقرار کنند که در آن زمان نمی‌شده است کسی مثل پیامبر اکرم(ص) کتابی مثل قرآن کریم بیاورد، این اقرار علاوه بر آن که غیر بشری بودن آن را در زمان خود ثابت می‌کند، برای اثبات این امر در همه زمان‌های دیگر هم کافی خواهد بود، چرا که آیندگان خواهند گفت در مثل آن شرایط کسی مثل پیامبر نمی‌توانسته است کتابی مثل قرآن را از نزد خود بسازد.

چیزی که می‌تواند شاهد خوبی بر صدق این مدعا باشد، معارضات ادعا شده در سده‌های نخستین است. غور در آنچه به این عنوان در آثار دانشوران گردآمده‌است، آشکار می‌کند که در دورانی که انتظار می‌رفت حداکثر معارضات با قرآن واقع شود، چیز چشمگیر و قابل ملاحظه‌ای در این باب وجود ندارد و از میان همانچه در این عنوان گرد آورده‌اند هم، اغلب موارد معارضه با قرآن برای پاسخگویی تحدی نیست، بلکه ادعای پیامبری، ادعای وجود نقض در قرآن و اموری از این دست است.

واضح است که اگر مخالفان معاصر و قریب به عصر قرآن از این دعوت چنین فهمیده بودند که اگر چیزی شبیه قرآن بیاورند این دعوت باطل خواهد شد، باید به جای شکنجه و آزار و حصر و محرومیت‌های دوران مکی و جنگ و خونریزی‌های دوران مدنی، شاهد مجالسی داغ و پر چالش در همانندآوری برای قرآن در این جا و آن جا باشیم. این چیزی است که تقریباً به کل مفقود است.

معارضات ادعا شده در سده‌های نخست

مسيلمه كذاب (كشته شده در نبرد يمامه ۱۱ یا ۱۲ هجری)

او که از قبیله بنی حنیفه بود و در زمان پیامبر(ص) ایمان آورد، پس از مدتی مرتد شد و ادعای نبوت نمود و در یمامه بر پیامبر خروج کرد و به تکذیب پیامبر(ص) پرداخت. در مورد وی آمده که شراب را حلال و وجوب نماز را لغو کرد. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۸۳/۳)

وی در سال دهم هجری به پیامبر(ص) نامه‌ای نوشت که قسمتی از آن چنین است:
 «من مسیلمه رسول الله الی محمد رسول الله، سلام علیک، أما بعد، فانی قد اشركت فی الأمر معک و أن لنا نصف الأرض و لقریش نصف الأرض، و لکن قریشا قوم یعتدون». (ابن هشام، بی تا: ۶۰/۲)؛ «از مسیلمه پیامبر خدا به محمد پیامبر خدا. سلام بر تو، من در امور با تو شریک هستم و نصف زمین برای من و تو، و نصف دیگر آن برای قریش است و لکن قریش قومی تجاوزکار است».

وقتی نامه او را دو نفر از قبیله وی به حضرت رسول(ص) رساندند، حضرت پس از مطالعه فرمود: نظر شما دو نفر در مورد مسیلمه چیست؟ آنها پاسخ دادند: ما او را تصدیق می‌نماییم. حضرت رسول فرمود: قسم به خدا اگر نبود که فرستادگان کشته نمی‌شوند، هر آینه شما را گردن می‌زدم. سپس حضرت در پاسخ او چنین نگاشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم. من محمد رسول الله الی مسیلمه الکذاب. السلام علی من اتبع الهدی اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبه للمتقین»؛ «بنام خداوند بخشنده مهربان. از محمد فرستاده خدا به سوی مسیلمه کذاب. درود بر کسی که از هدایت و حق پیروی می‌نماید. اما بعد، همانا زمین برای خداست. به هرکس بخواهد از بندگان به ارث می‌دهد و عاقبت و پایان برای پرهیزگاران است». (ابن هشام، بی تا: ۶۰/۲)
 از جمله بافته‌ها و مجعولات او در معارضه با قرآن چنین گزارش شده است:
 الفیل و ما أدراک ما الفیل، له خرطوم طویل (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۲۲۳/۴).

لقد انعم الله علی الحبلی اخرج منها نسمة تسعی من بین صفاق وحشی، (طبری، ۱۳۸۷: ۱۳۸/۳)
 و المیذرات زرعاً، و الحاصدات حصداً، و الذاریات قمحاً، و الطاحنات طحناً، و الخابزات خبزاً، و التاردات ثرداً، و الالاقمات لقماً، اهاله و سمناً، لقد فضلتم علی اهل الوبر، و ما سبقکم اهل المدر، ریفکم فامنعوه، و المعتر فاووه، و الباغی فناوئوه. (طبری، ۱۳۸۷: ۲۸۴/۳)
 هرچند مسیلمه به عنوان اولین آورنده معارض با قرآن مطرح است، اما واقع آن است که کار او چیزی غیر از تحدی است؛ او خود ادعای پیامبری داشته و حتی می‌خواست در پیامبری با رسول خدا شریک باشد، اما درصدد نبوده که با همانندآوری برای قرآن، پیامبری رسول خدا را انکار نماید.

الاسود العنسی (مدعی نبوت در زمان پیامبر(ص))

مسعود بن کعب (اسود عنسی) که به او عبهله نیز گفته می‌شده و ذوالحمار لقب داشته، فصیح و معروف به کهانت و سجع و عالم به انساب بود. در زمان پیامبر(ص) ادعای پیامبری کرد

و در یمن خروج نمود. قبایلی از مذحج و یمن از او پیروی کردند. یک روز قبل از وفات پیامبر به دست فیروز ایرانی کشته شد. ابن کثیر نقل کرده است که او به کارگزاران رسول خدا(ص) و روسای لشکرها نوشت:

«ای آنان که بر ما شوریدید، سرزمین‌های ما که گرفتید را برگردانید و آنچه جمع کردید را فراوان کنید که ما به آن سزاوارتریم و شما بر هر چه داشتید هستید.» تاریخ‌نگاران از ابتدا تا انتهای کار او را سه ماه گزارش کرده اند. (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۳۰۷/۶)

ادعای اسود بیش از آن که وجهه عقیدتی و مبارزه با قرآن داشته باشد، سمت و سوی سیاسی داشته است

سجاح بنت حارث تمیمیة (همزمان با مسیلمه)

او دختر حارث بن سوید تمیمی بود که مدعی نزول وحی بود و به سوی مسیلمه کذاب روی آورد و با او ازدواج نمود. از جملات معارضه‌گونه او چنین است: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ النِّسَاءَ أَفْرَاجًا وَجَعَلَ الرِّجَالَ لِهِنَّ أَزْوَاجًا فَتَوَلَّجَ فِيهِنَّ إِبِلًا جَا فَيَنْتَجِنَ لَنَا سَخَالًا ائْتَا جَا» (المقدسی، بی تا: ۱۶۴/۵) سجاح ادعای مقابله با قرآن نداشته است؛ آنچه گفته، ناظر به تحدی و برای پاسخ به آن نبوده است.

طلیحه بن خویلد (زنده در زمان رسول خدا(ص))

از شجاعان عرب و معادل هزار سوارکار بود. در سال نهم هجری نزد پیامبر آمد و اسلام آورد و وقتی بازگشت ادعای پیامبری کرد و پس از پیامبر کارش شدت گرفت. گمان بر این داشته که ذالتون بر او وحی می‌آورد، اما برای خود کتابی ادعا نکرد. از کلام او چیزی جز این جملات در دست نیست: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَصْنَعُ بَتَغْفِيرٍ وَجَوْهَكُمُ وَلَا بَتَقْبِيحِ أَدْبَارِكُمْ شَيْئًا، فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا» (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۲۴/۴)

النضر بن الحارث (زنده در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم)

نضر بن حارث از بزرگان قریش و سران کفر بود. او ادعای نبوت و وحی نداشت، ولی با اخباری که آن‌ها را بهتر از کلام پیامبر(ص) معرفی می‌کرد سعی در پراکنده کردن مردم از اطراف ایشان داشت. نوشته‌اند او خبرهایی از حوادث فارس و پادشاهان عجم را تلفیق کرد و این اساطیر را در مجالس قریش بازگو می‌کرد و به آن‌ها می‌گفت این بهتر است از آنچه بر محمد نازل شده است. (صابونی، ۱۴۰۵: ۱۴۹)

عبد الله بن مقفع (۱۰۶ - ۱۴۲ هـ) (۷۲۴ م - ۷۵۹ م)

ابومحمد معروف به ابن مقفع فارسی، ادیب در زبان عرب بوده، کتاب کلیله و دمنه را با اسلوبی بدیع به عربی برگردانیده‌است و نویسنده کتاب معروف «الدره الیتیمه» است. در مورد او آمده است که او به همراه ابن ابی العوجاء و ابو شاکر دیصانی و عبد الملک تصمیم به معارضه با قرآن گرفتند.

از هشام بن حکم نقل شده‌است که روزی ابن ابی العوجاء به‌همراه ابو شاکر دیصانی زندیق و عبد الملک بصری و ابن مقفع در بیت الله الحرام اجتماع کرده و حاجیان را مسخره می‌کردند و بر قرآن طعن زده و عیب می‌گرفتند. ابن ابی العوجاء گفت: دوستان! بیاید هر کدام از ما چهار نفر یک چهارم قرآن را نقض کنیم، و قرار ما سال دیگر همین جا باشد، در این، جا اجتماع نموده در حالی که تمام قرآن را نقض نموده‌ایم، که نقض قرآن برابر است با ابطال نبوت محمد، و در ابطال نبوت او ابطال اسلام نهفته است و اثبات حقایق است. پس همگی بر این امر اتفاق نموده و از هم جدا شدند.

وقتی سال بعد در بیت الله الحرام جمع شدند ابن ابی العوجاء گفت: اما من از وقت خداحافظی تا امروز غرق تفکر در این آیه هستم: «فَلَمَّا اسْتِئْتَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا» (یوسف-۸۰) و نتوانستم هیچ چیزی به فصاحت و جمع معانی آن اضافه کنم، و تنها تفکر در همین یک آیه مرا از آیات دیگر واداشت. عبد الملک گفت: و من نیز از هنگامی که از شما جدا شده‌ام غرق اندیشه در این آیه هستم: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَا يُجْتَمِعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْنَاهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ» (حج-۷۳) و دیگر قادر به آوردن مثل آن نشدم.

ابو شاکر گفت: من نیز غرق این آیه شدم: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (الأنبياء-۲) و دیگر نتوانستم آیه‌ای مانند آن بیاورم.

ابن مقفع گفت: ای قوم، این قرآن از جنس بشر نیست، و من نیز از زمان جدایی غرق این آیه شدم: «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَّمَاءُ اقْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (هود-۴۴) و به کینه معرفت آن دست نیافتیم، و نه نتوانستیم ماندش را بیاورم.

هشام بن حکم گوید: این گروه در همین کلام بودند که ناگاه امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام از کنارشان عبور کرد و این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ لَنْ يَجْتَمِعَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» (الاسراء/۸۸) آنان نگاهی به هم انداخته و گفتند: اگر اسلام را حقیقتی باشد امر وصیت محمد جز به جعفر بن

محمد نرسد، بخدا هرگاه به او نگرستیم هیبتش ما را گرفته و پوستمان از لرز منقبض شده! سپس با اقرار به ناتوانی و عجز پراکنده شدند. (طبرسی، ۱۴۰۳: ۳۷۷/۲)

استاد فقید آیت الله معرفت در التمهید بعد از نقل این روایت، می‌گوید: علما چنین نسبتی به ابن مقفع را که از آگاه‌ترین مردم به محال بودن معارضه با قرآن است - انکار کرده‌اند. آن‌گاه کلام رافعی در انکار این نسبت را نقل کرده و احتمال می‌دهد، حتی در صورت صحت این روایت، این کلام ابن مقفع نمایشی به قصد این بوده است که مردم را به اعجاز قرآن اقناع کند. سپس با بیان روایت دیگری در اقرار به فضل و مکانت امام صادق علیه‌السلام، بیان شیوا و برهان صریح او در بیان فضائل امام را سبب آن دانسته است که او را به الحاد متهم کنند. (معرفت، ۱۴۱۵: ۲۴۳/۴)

ملاحظه می‌شود که در جریان معارضه این چهارنفر با قرآن به سبب محوریت ابن مقفع و ابهاماتی که در وضع او وجود دارد، نمی‌توان امر معارضه با تحدی را جدی انگاشت و این قضیه صلاحیت این که پاسخی واقعی به تحدی قرآن قلمداد شود، ندارد.

ابوشاکردیصانی (زنده تا حدود ۱۵۰ق)

او ساکن کوفه بوده و با هشام بن حکم مناظراتی داشته‌است. معارضه او با قرآن تنها از همان روایت احتجاج طبرسی ثابت می‌شود. در مورد او آمده‌است که در اواخر عمر به محضر امام صادق علیه‌السلام آمد و مسلمان شد و از گذشته خویش توبه نمود. وضع او به دلیل آنچه نسبت به ابن مقفع گذشت آشکار است و نیت و عمل او نمی‌تواند پاسخ قابل ملاحظه‌ای در معارضه با تحدی تلقی شود.

عبد الکریم ابن ابی عوجاء (کشته شده بعد از ۱۶۰ق)

ابن ابی العوجاء، شاگرد حسن بصری بوده و با امام صادق(ع) احتجاج‌هایی داشته‌است و از چهار نفر اشخاصی است که سرگذشت آن‌ها گذشت.

ابو العلاء معری (۳۶۳-۴۴۹ ق)

او احمد بن عبد الله بن سلیمان، شاعر و لغت‌دان و استاد فن صنایع بوده است. تصور می‌شود که وی با قرآن معارضه کرده‌است. از قول او آورده‌اند:

«أقسم بخالق الخیل و الريح الهاتيه بليل، ما بين الاشرط و مطالع سهيل، ان الكافر لطويل
الویل و ان العمر لمكفوف الذيل، تعدّ اتق مدارج السيل و طالع التوبه من قبيل تنج و ما اخالك بناج»
(حموی، ۱۴۱۴: ۳۲۵/۱)

آنچه به او نسبت داده شده است شباهتی به کلام شاعری بلیغ ندارد و از آنجا که او در ردیه‌ای که بر ابن‌راوندی نوشته اعجاز قرآن را اثبات نموده‌است، نمی‌توان معارضه به قرآن را به او نسبت داد. (معرفت، ۱۴۱۵: ۲۴۹/۴)

ابو الطیب متنبی (کشته شده به سال ۳۵۴)

احمد بن حسین بن حسن بن عبد‌الحمید کندی، ادیب فن عربیت بود. گفته شده که او کلامی می‌خوانده که گمان می‌شده قرآنی است که بر او وحی شده است: «و النجم السّیّار و الفلک الذوّار و اللیل و النهار إنّ الکافر لفی أخطار، امض علی سننک واقف أثر من کان قبلک من المرسلین، و إنّ الله قامع زیغ من ألحد فی الدّین و ضلّ عن السبیل» (ذهبی، ۱۴۱۳: ۱۰۳/۲۶)

شاید سبب این ادعا که متنبی با قرآن معارضه کرده‌است، لقب او باشد حال آن‌که این لقب را شاعران و ادیبان به او داده‌اند و وجه آن، عظمت او در شاعری و عجز ادیبان در ادب او است بطوری که گویی ادعای نبوت کرده و معجزه آورده‌است. همچنین کلامی که در معارضه با قرآن به او نسبت داده شده‌است، غیرهمگون با سایر اشعار دیوان اوست و این ناهمگونی قرینه‌ای بر آن است که کلام او نیست و معارضه او با قرآن اتهامی است که اثبات نمی‌شود.

ابن‌الراوندی

ابوحسین احمد بن یحیی‌ راوندی بغدادی، از علمای بزرگ و موشکافان در علم کلام است که مجالس و مناظرات بسیاری با سران مذاهب بخصوص معتزله داشته و از رهگذر نقدهای آزادانه‌اش بر مذاهب تکفیر شده‌است. (معرفت، ۱۴۱۵: ۲۴۵/۴) در گفتگویی که بین او و ابوعلی‌ جبائی گذشته است، او به ابوعلی‌ می‌گوید آیا معارضه من با قرآن را نشنیده‌ای و این‌که آن را نقض می‌کنم؟ ابوعلی‌ درحالی‌که به علم او قرار می‌کند، می‌پرسد آیا در معارضه تو، نظم و تلازم و شیرینی و گوارایی مانند آنچه در قرآن است وجود دارد؟ او پاسخ می‌دهد نه بخدا قسم. جبائی به او می‌گوید همین مرا کفایت می‌کند. (سلطان، ۱۹۸۶: ۶۸)

امثال این مورد نشان می‌دهد برخی از معارضاتی که به او نسبت داده شده‌است در واقع معارضه نیست، بلکه کلامی است که او از باب جدل برای به چالش کشیدن اندیشه مخالف مطرح کرده‌است. حاصل آن‌که از استقرای آنچه به عنوان معارضه با تحدی در تاریخ مطالعات قرآنی ثبت است، معارضه‌ای جدی و قابل ملاحظه در سده اول و دوم، به دست نمی‌آید. به عبارت دیگر در دورانی که مانند‌آوری با قرآن می‌توانست مخالفان را به آسان‌ترین و کم‌دردسرتین وجه به هدف خود برساند و بساط قرآن و دعوت نبوی را در هم پیچید، به جای ده‌ها و صدها معارضه فنی از فحول ادب عربی و

صنایع آن، شاهد شکنجه و آزار مسلمانان و صرف هزینه‌های جانی و مالی گزاف از جانب مخالفان برای سرکوب کردن این دعوت الهی هستیم. به نظر می‌رسد اگر سران قریش و سایرین از قطعات تحدی این را فهمیده بودند که می‌توانند با آوردن مثل آن، حقانیت محمد(ص) و صدق دعوی وی را محک بزنند، می‌توانستند با دعوت از برجسته‌ترین ادیبان عرب صحنه‌هایی بیافرینند. نبود این صحنه‌ها نشان می‌دهد آنان حتی به فکرشان هم نرسیده بطور جدی مثل قرآن بیاورند. این تحلیل مختصر تاریخی شواهدی تأمل برانگیز در کفه فرضیه این پژوهش قرار می‌دهد که تحدی قرآن جزئی و مصداقی نبوده است و قرآن بنا نداشته‌است صحنه اختباری برای ادب سنجی مخالفان و معاندان بگستراند، بلکه می‌خواسته با اقرارگیری از همگان از طریق استدلالی عقلی و همه‌کس فهم، بر احتمال بشر ساز بودن آن خط بطلان بکشد.

نتیجه‌گیری

شبهه‌هایی که به اصل تحدی قرآن وارد می‌شود، ناشی از آن است که چیزی از آن مورد توقع است که آیات مربوط، در پی آن نبوده‌است. چرا که فقرات تحدی می‌خواسته با گوشزد کردن این که شخصی امی در شرایط آن فضا و زمان ممکن نیست مثل این کتاب را بیاورد، نشان دهد قرآن منشأ فوق بشری دارد و برساخته حضرت محمد(ص) نیست.

در عصر نزول که جا داشت بیشترین معارضه‌ها با تحدی واقع شود، فعالیت جدی و قابل ملاحظه برای پاسخگویی به آن شکل نگرفت و هرآنچه در این باب موجود است به دوران‌های بعد مربوط است. پس دعوت تحدی یک دعوت فکری و اقرارگیری با استدلالی عقلی بوده است نه یک آزمون‌گیری عملی با سنجش و اعلام نتایج.

ممکن است این اشکال پیش بیاید که تحدی با این معنا هرچند ثابت می‌کند قرآن کریم نمی‌تواند توسط نبی اکرم(ص) ساخته و پرداخته شده باشد، اما احتمال مصادر دیگر - مثلاً جنی - منتفی نیست. این اشکال مرتفع می‌شود هرگاه توجه کنیم که به همان صورت که تحدی، بشری بودن قرآن را کنار می‌زند همه گزینه‌های مطرح بدیل مثل مجنونانه و ساحران بودن آن را نیز به زیر می‌آورد و پس تنها گزینه باقیمانده الهی بودن آن خواهد بود. به این بیان که به عقول عرضه شود که آیا ساحران آن دوران، توان بافتن کلامی مثل این را داشته‌اند یا نه؟ و چون نداشته‌اند و این کار به کاری ساحران شبیه نیست پس این مصدر هم کنار می‌رود و...

به این ترتیب واضح می‌شود که غایت تحدی نفی امکان زمینی بودن قرآن در زمان خود است و همین که در آن اعصار مثل این کتاب از مثل حضرت محمد(ص) صادر شده‌است که همگان امی

بودن وی را تأیید می‌کردند، برای نفی این امکان در همه اعصار بعدی کافی است. این که تحدی در سده‌های پسین تر معانی جدیدتری بیابد و باز احیا شود، قابل بررسی است اما موضوع این تحقیق نیست، چرا که در آن، آسیب شناسی نقض و ابرام‌های تحدی به معنای سنتی آن مد نظر بوده است و تحلیلی که گذشت آشکار می‌کند، نه این که این معنای تحدی امروزه نیست، چنانکه بعضی از قرآن پژوهان گفته‌اند، بلکه معاصران قرآن هم چنین فهمی از تحدی نداشته‌اند و ابدأً به فکرشان خطور نکرده است که آن طور که فرعون ساحران را برای مبارزه با بینه موسی (ع) فراخواند، ادیبان را برای معارضه با بینه محمد(ص) فرا بخوانند.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، *المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک*، جلد چهارم، بیروت، دارالکتب العلمیه، چ اول، ۱۴۱۲.
۳. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، *البدایه و النهایه*، جلد ششم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷.
۴. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، *تفسیر القرآن العظیم*، جلد چهارم، بیروت، دارالکتب العلمیه، چ اول، ۱۴۱۹.
۵. ابن هشام، عبدالملک، *السیره النبویه*، جلد دوم، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
۶. بنت الشاطی، عائشه عبدالرحمن، *الإعجاز البیانی للقرآن*، قاهره، دارالمعارف، چ دوم، ۱۴۰۴.
۷. حموی، یاقوت، *معجم الأدباء*، جلد اول، بیروت، دارالغرب الإسلامی، چ اول، ۱۴۱۴.
۸. ذهبی، محمد بن احمد، *تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام*، جلد بیست و ششم، بیروت، دارالکتب العربی، چ دوم، ۱۴۱۳.
۹. زرقانی، محمد عبدالعظیم، *مناهل العرفان فی علوم القرآن*، جلد دوم، دار احیاء تراث العربی، بی تا.
۱۰. سلطان، منیر، *إعجاز القرآن بین المعتزله و الأشاعره*، اسکندریه، منشاء المعارف، چ سوم، ۱۹۸۶.
۱۱. صابری، حسین، *اعجاز بیانی در قرآن کریم - ترجمه الإعجاز البیانی للقرآن*، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ اول، ۱۳۷۶.
۱۲. الصابونی، محمد علی، *التبیین فی علوم القرآن*، بیروت، عالم الكتاب، چ اول، ۱۴۰۵.
۱۳. طبرسی، احمد بن علی، *الإحتجاج علی أهل اللجاج*، جلد دوم، مشهد، نشر مرتضی، چ اول، ۱۴۰۳.
۱۴. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الطبری*، جلد سوم، بیروت، دارالتراث، چ دوم، ۱۳۸۷.
۱۵. معرفت، محمد هادی، *التمهید فی علوم القرآن*، جلد چهارم، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، چ دوم، ۱۴۱۵.
۱۶. المقدسی، مطهر بن طاهر، *البدء و التاریخ*، جلد پنجم، بور سعید، مکتبه الثقافه الدینیة، بی تا.